



کاهش سرمایه اجتماعی و ناکامی سیاست های اقتصادی در ایران^۱

محسن رنایی*

برای نمونه، در مورد ناکامی های سیاست اقتصادی در ایران، می توان به موارد برجسته ای اشاره کرد. مثلاً پس از پایان جنگ، با آغاز نخستین برنامه پنج ساله توسعه، بحث خصوصی سازی و کوچک سازی دولت آغاز شد. در آن هنگام (سال ۱۳۶۸) حجم دولت (فقط بودجه عمومی) حدود ۱۶/۱ درصد کل اقتصاد بوده است.^۲ از آن زمان تاکنون خصوصی سازی همواره در صدر سیاست های دولت بوده، اما وقتی در سال ۱۳۸۲ به حجم دولت می نگریم، می بینیم بیش از دو برابر رشد داشته و حدود ۳۷/۴ درصد کل اقتصاد را گرفته است. به دیگر سخن، پس از اجرای سیاست خصوصی سازی در طول سه برنامه، نه تنها هدف سیاستگذار تأمین نشده، بلکه حجم دولت افزایش نیز یافته است.^۳

در این باره مثال های متعدد دیگری نیز می توان مطرح کرد. مثلاً در فاصله دو سال (از ۱۹۹۲/۱۳۷۱ تا ۱۹۹۴/۱۳۷۳) نرخ رسمی دلار حدود ۲۷ برابر (یعنی ۲۷۰۰ درصد) افزایش یافت.^۴ طبق تئوری، افزایش نرخ ارز خارجی در هر کشور موجب افزایش صادرات آن کشور می شود. معمولاً در کشورهای توسعه یافته وقتی نرخ ارز خارجی چند درصد افزایش می یابد (که به معنی ارزان شدن کالاهای آن کشور برای خارجی هاست)، صادرات آن کشورها جهش پیدا می کند. نرخ ارز در ایران طی دو سال یاد شده ۲۷ برابر شده، اما صادرات در همان دوره (به قیمت جاری و بر اساس ارزش دلاری آن) از حدود ۲۰/۴ میلیارد دلار به حدود ۱۹/۸ میلیارد دلار کاهش یافته یعنی نتیجه ای کاملاً خلاف انتظار تئوری و انتظار سیاستگذار.

مثال دیگر، سرمایه گذاری است. از دیدگاه نظری، که در تجربه نیز تأیید شده است، هرگاه بخواهیم تولید و اشتغال در اقتصاد افزایش یابد، می توان به روش های مختلف سرمایه گذاری را تشویق کرد (مثل کاهش نرخ بهره تسهیل

مقدمه

موضوع این نوشتار، سرمایه اجتماعی است اما هدف آن است که پس از معرفی، به کارکردها و پیامدهای اقتصادی کاهش سرمایه اجتماعی پرداخته شود زیرا به گمان ما یکی از اصلی ترین عوامل ناکامی سیاست های دولت، بویژه در زمینه سرمایه گذاری و اشتغال در بخش خصوصی، کاهش جدی سرمایه اجتماعی دو دهه اخیر است. در تجربه سیاستگذاری های اقتصادی در ایران سال های پس از جنگ تحمیلی و ناکامی های متعدد آن سیاست ها، پرسش های بی شماری برای اقتصاددانان، بی پاسخ مانده است؛ باید کوشید با گسترش مرزهای نظری اقتصاد و ورود مفاهیم تازه از حوزه های دیگر، این ناکامی های سیاستی را تحلیل کرد. یکی از مفاهیمی که از اوایل دهه نود میلادی به طور جدی مورد توجه اقتصاددانان کشورهای توسعه یافته قرار گرفت و از جامعه شناسی وارد علم اقتصاد شد، مفهوم "سرمایه اجتماعی" است. از آن پس نیز گسترش انفجاری ادبیات "سرمایه اجتماعی" مرسوم تلاش های اقتصاددانان بوده است.

وامدهی، حذف موانع و قوانین و... افزایش سرمایه‌گذاری به طور طبیعی به افزایش تولید و اشتغال می‌انجامد. این سیاست بارها و بارها در دولت‌های مختلف، در ایران تکرار شده و هر بار با شکست روبرو شده است. در واقع در ایران رابطه بین حجم سرمایه‌گذاری و اشتغال، گسسته است. به دیگر سخن، برخلاف همه دنیا، در ایران نمی‌توان سرمایه‌کاشت و اشتغال درو کرد. مثال‌هایی از این دست را فراوان می‌توان در ایران سراغ گرفت.

البته در حوزه سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی نیز می‌توان چنین تجاربی را یافت. هر چه دولت برای گسترش نماز بیشتر تبلیغ و هزینه صرف می‌کند، نمازخوانی در جامعه کم‌تر می‌شود. هر چه دولت ارزش‌های دینی را بیشتر تبلیغ می‌کند، پایبندی واقعی به آن‌ها کم‌تر می‌شود و نظایر این. البته باید توجه داشت که علل شکست سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی الزاماً با علل شکست سیاست‌های اقتصادی یکسان نیست، گرچه این دو به طور قطع مرتبط هستند.

از دیدگاه این قلم، دو فرآیند یا پدیده مهم در ایران به شکست سیاست‌های دولت در حوزه اقتصاد انجامیده و در آینده نیز خواهند انجامید. البته هر دو پدیده نیز در آغاز به دست خود دولت شکل گرفته‌اند اما بعداً رفتار جامعه آن‌ها را تشدید کرده است. پدیده نخست، مسأله بالا بودن هزینه مبادله^۲ در ایران است که نه تنها بالاست، بلکه در حال افزایش نیز هست. پدیده دوم نیز مسأله کاهش سرمایه اجتماعی^۳ است. البته همان‌گونه که خواهیم دید، این دو پدیده در واقع بیانگر یک واقعیت هستند که به دو زبان اقتصادی و اجتماعی بیان شده‌اند. در این نوشتار می‌کوشیم مفهوم سرمایه اجتماعی و نقش آن را در عملکرد اقتصاد ایران - از طریق بررسی پیوند آن با هزینه مبادله - به طور خلاصه تحلیل کنیم.

چرا سرمایه اجتماعی؟

با این پرسش آغاز می‌کنیم که چرا برای یک مفهوم اجتماعی عنوان "سرمایه" را به کار می‌برند؟ پاسخ ساده آن این است که معمولاً برای پدیده‌هایی که به نوعی موتور رشد اقتصاد محسوب می‌شوند، از عنوان "سرمایه" استفاده می‌شود. در عین حال، سرمایه مفهوم "انباشت" از یک چیز خوب (کالا، پول، و سایر ارزش‌ها) را نیز تداعی می‌کند و در هر انباشتی، مفهوم "تدریج" هم نهفته است. پس وقتی می‌گوییم "سرمایه اجتماعی"، منظورمان یک چیز خوبی است که به طور تدریجی انباشته می‌شود

و می‌تواند به عنوان موتور حرکت اقتصاد عمل کند. گرچه می‌توان سابقه موضوع را به گذشته‌های دور برد و حتی از یونان باستان آغاز کرد، اما بحث را به قرن بیستم محدود می‌کنیم. تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که اگر سقراط هدف جامعه را "دستیابی به سعادت" می‌دانسته و دستیابی به سعادت را از طریق گسترش عمل اخلاقی^۴ در بین افراد جامعه ممکن می‌شمرده است، در واقع موتور حرکت به سوی جامعه‌ای سعادتمند را معرفی کرده است. می‌توان سخن او را به زبان امروزی این‌گونه ترجمه کرد که هدف جامعه، دستیابی به توسعه^۵ است و توسعه از طریق گسترش سرمایه اجتماعی امکانپذیر می‌شود. این نکته عجیب است که حدود دو هزار و پانصد سال پیش سقراط همان حرفی را زده است که علم اقتصاد، امروز، و پس از کسب دو هزار و پانصد سال تجربه، به آن رسیده است. با اندکی تأمل در مفهوم سرمایه اجتماعی و با نگاه به تعریف سقراط از عدالت و عمل اخلاقی در می‌یابیم که این دو مفهوم همپوشانی بالایی دارند. به همین ترتیب فیلسوفان بعدی مانند افلاطون و ارسطو و بعد فیلسوفان عصر اسکولاستیک و سپس متفکران و اقتصاددانان قرون جدید هر کدام هدفی و بر اساس آن ابزاری برای دستیابی جوامع به سعادت (یا ترقی، رفاه، توسعه و نظایر آن) معرفی کرده‌اند. اما پیردایم به انواع سرمایه در قرن بیستم و نظر اقتصاددانان در مورد نقش آن‌ها در توسعه. در قرن بیستم نظریه‌های متعددی درباره توسعه اقتصادی پدیدار شد. تا پیش از قرن بیستم، عمده نظریه‌های اقتصادی، دو عامل زمین و نیروی کار را به عنوان عوامل اصلی رشد اقتصادی معرفی می‌کردند. در نیمه اول قرن بیستم گفتند که اصلی‌ترین موتور رشد و توسعه جامعه، سرمایه است و چون در آن زمان تنها یک نوع سرمایه - یعنی همان سرمایه اقتصادی و مالی - شناسایی شده بود، بنابراین سرمایه مقدس شد و مورد حمایت قرار گرفت و تمام توجه کشورهای به سوی جلب و جذب سرمایه‌های مالی و اقتصادی رفت. هم سیاستمداران و هم اقتصاددانان چه میدان‌داری‌ها که نکردند تا این نکته را جا بیندازند که محور رشد و توسعه، زمین و نیروی کار نیست، بلکه سرمایه است و همه سیاست‌ها و تسهیلات برای تحقق این مسأله به کار گرفته شد. بورس‌ها و بانک‌ها گسترش یافتند تا سرمایه‌های کوچک را در جامعه جمع‌آوری کنند و آن را به سرمایه‌گذاری‌های کلان تبدیل کنند. موافقت‌نامه‌های پولی و ارزی

شکل گرفت تا قوانین مربوط به نقل و انتقال سرمایه و ارزش، استاندارد شود و اقدامات دیگری نظیر آن، تقریباً می‌توان گفت تا اواخر دهه ۵۰. بویژه دوران پس از جنگ جهانی دوم - دوران حاکمیت این تفکر بود. اما از نیمه دوم قرن بیستم کم‌کم این اندیشه جدی شد که گرچه توسعه، نیازمند سرمایه اقتصادی و مالی است، اما عنصری مهم‌تر از آن نیز وجود دارد که اگر نباشد، همان سرمایه مالی هم هدر می‌رود و به خوبی استفاده نمی‌شود؛ آن عنصر را "سرمایه انسانی" نام نهاده‌اند. سرمایه انسانی فقط نیروی کار نیست، بلکه عبارت است از نیروی کاری که حداقل یکی از این دو ویژگی - یا هر دو - را دارد: یا آموزش دیده است و دارای دانش تخصصی است، یا دارای تجربه است و مهارت کسب کرده است. پس اگر نیروی انسانی شاغل در بنگاه‌ها، ماهر باشد و دانش هم کسب کرده باشد، سرمایه انسانی تشکیل می‌شود. بنابراین گفته شد که شرط لازم برای حرکت به سوی توسعه، داشتن مقدار کافی از سرمایه انسانی است. سیاست‌های آموزش رایگان به وجود آمد، دولت‌های رفاه پدیدار شدند، تأمین اجتماعی گسترش یافت و نظایر آن و همه معطوف به این هدف بودند که سرمایه انسانی را افزایش دهند. تقریباً پس از فروپاشی بلوک شرق و در آغاز دهه ۹۰ میلادی بود که اقتصاددانان متوجه شدند برخی جوامع یا کشورها وجود دارند که به سرعت به سوی قلمرو سرحدی توسعه در حرکتند، در حالی که نه سرمایه مادی درخوری دارند و نه سرمایه انسانی آن‌ها بسیار گسترده و انباشته بوده است. در این جا متوجه سرمایه دیگری شدند به نام "سرمایه اجتماعی". البته عنوان "سرمایه اجتماعی" را نخستین بار جامعه‌شناسی به نام لیدا جی. هانیفان در سال ۱۹۱۶ مطرح کرده بود که پس از او نیز به یکی از محورهای مهم مطالعاتی جامعه‌شناسان تبدیل شده بود؛ اما این بحث تا اوایل دهه نود در حوزه جامعه‌شناسی محدود مانده بود. از این زمان بود که یکباره تمام توجه اقتصاددانان به سوی سرمایه اجتماعی و کارکردهای اقتصادی آن جلب شد. شاید بتوان ادعا کرد گسترش انفجاری ادبیات سرمایه اجتماعی در یک دهه اخیر، عمدتاً به همت اقتصاددانان بوده است.

بنابراین اقتصاددانان بر سرمایه اجتماعی متمرکز شدند و ارزش آن را به تدریج تا جایی بالا بردند که آن را موتور رشد اقتصادی انگاشتند. آنان به این نتیجه رسیدند که اگر در جامعه‌ای سرمایه اجتماعی گسترش یابد و انباشت آن به حد کافی

اگر ما در تعامل‌های اجتماعی با هم ارتباط‌هایی برقرار کنیم و پاسخ‌های مورد انتظار دریافت کنیم و نسبت به هم خوشی بین شویم، ذخیره اجتماعی شکل می‌گیرد و وقتی این ذخیره‌ها را با هم مبادله کنیم، سرمایه اجتماعی پدیدار می‌شود

اگر فعالان یک نظام اقتصادی و سیاسی نتوانند در یک فرآیند تاریخی و تجربی، آگاهی لازم برای تصمیم‌سازی عقلانی را کسب کنند، ممکن است در نقاط عطف تاریخی مرتکب خطاهایی شوند که تاوان آن را باید نسل‌های آینده بپردازند

برسد، سرمایه انسانی و سرمایه اقتصادی، از مناطق دیگر به آن جامعه سرازیر می‌شوند. تا قبل از آن، هم در نظریه و هم در تجربه، کشورهای توانسته بودند توسعه یابند یا به آن نزدیک شوند که یکی از سرمایه‌های اقتصادی یا انسانی. یا هر دو. را دارا بودند و نوع دیگر آن را که نداشتند یا کم داشتند از سایر مناطق دنیا جذب یا وارد کرده بودند. اما از این زمان به بعد اقتصاددانان مشاهده کردند. و بعد تئوری‌اش را هم تئوین کردند. که در واقع سرمایه اصلی، سرمایه اجتماعی است. دریافتند که سرمایه‌های انسانی یا اقتصادی تنها به سوی مناطقی جابجا می‌شوند که در آن‌ها سرمایه اجتماعی، کافی باشد. در واقع این سؤال وجود داشت که در میان کشورهای فراوانی که تلاش می‌کنند سرمایه‌های انسانی یا اقتصادی را از سایر مناطق دنیا به سوی خود جذب کنند و موتور رشد و توسعه خود را شتاب بخشند، چرا تنها برخی از آن‌ها در این کار موفق می‌شوند؟ آنان دریافتند که در واقع، عامل اصلی جذب و جلب سرمایه‌های انسانی و اقتصادی به هر منطقه‌ای وجود انباشت کافی از سرمایه اجتماعی بوده است، اما این نکته تا این زمان از دید اقتصاددانان و سیاستگذاران مخفی مانده است. چنین شد که همه نگاه‌ها به سوی سرمایه اجتماعی جلب شد.

البته شواهد تجربی خوبی هم در این زمینه جمع‌آوری شد. به غیر از کشورهای توسعه یافته، در کشورهای در حال توسعه پیشرو نیز شواهد زیادی به دست آمد. حتی اختلاف توسعه یافتگی در مناطق مختلف در کشورهای پیشرفته نیز مورد مطالعه قرار گرفت و علت آن، تفاوت در سرمایه اجتماعی در مناطق مختلف یک کشور تشخیص داده شد. مثلاً پاتنام در مطالعه‌ای نشان داد که اختلاف سطح توسعه در شمال و جنوب ایتالیا از این ناشی می‌شود که در جنوب ایتالیا به علت فعالیت گسترده مافیا، سطح سرمایه اجتماعی بسیار پایین‌تر از شمال آن کشور است. همچنین تجربی مانند تجربه برخی از کشورهای جنوب شرقی آسیا و حتی تجربه دوبی را شاهدی بر تأیید این نظریه برای کشورهای در حال توسعه دانستند. دوبی چه طلشت؟ هیچ. نه محیط طبیعی، نه سرمایه انسانی و نه سرمایه اقتصادی. اما اکنون از سراسر دنیا سرمایه‌های اقتصادی و انسانی به سوی آن‌جا جذب می‌شود. حتی اکنون به علت انباشت سرمایه انسانی و اقتصادی، محیط طبیعی آن‌جا را نیز تغییر می‌دهند. چرا چنین شد؟ در واقع آنان بسترهای نهادی و محیط اجتماعی را به گونه‌ای آماده کردند

که سرمایه اجتماعی به راحتی در آن انباشته شد و پس از آن که این انباشت به حد مطلوبی رسید، به طور طبیعی سایر سرمایه‌ها را به سوی خود جلب کرد.

مفهوم سرمایه اجتماعی

اکنون به بررسی خود مفهوم سرمایه اجتماعی می‌پردازیم. البته باید یادآوری کرد بین مفهومی که اقتصاددانان از سرمایه اجتماعی مراد می‌کنند با آنچه جامعه‌شناسان مد نظر دارند، تفاوت‌های اندکی وجود دارد که در این جا به آن‌ها نمی‌پردازیم. مسأله را با یک مثال آغاز می‌کنیم. همه ما هر روز صبح به سر کار می‌رویم. در واقع تولید کالاها و خدمات در یک جامعه محقق نمی‌شود، مگر آن که همه نیروهای انسانی آن جامعه صبح به صبح به محل کار خود بروند. پس به سر کار رفتن نیروی انسانی، شرط لازم برای تولید در یک جامعه است و بدون آن تولیدی وجود نخواهد داشت. وقتی همه ما از خانه بیرون می‌آییم، باید از خیابان‌ها و چهارراه‌های متعددی عبور کنیم تا به محل کار خود برسیم. عده‌ای از ما پیاده، عده‌ای با وسایط نقلیه عمومی و برخی نیز با خودروهای شخصی به محل کارمان می‌رویم. ما در مسیر رفتن به محل کار در خیابان‌ها و چهارراه‌ها با هم برخورد می‌کنیم و در واقع مانع عبور هم می‌شویم که باید به طریقی این مزاحمت‌ها را حل کنیم.

اکنون جامعه‌ای را در نظر بگیریم که وقتی عابران پیاده می‌خواهند از خیابان عبور کنند، در هر قسمتی از خیابان که باشند، خیلی راحت انگشت اشاره خود را به سمت جلو می‌گیرند و آرام به سمت آن سوی خیابان حرکت می‌کنند. رانندگان خودروها نیز به محض دیدن عابر پیاده‌ای که انگشت اشاره خود را به علامت عبور از خیابان، نشان می‌دهد، ترمز می‌کنند و اجازه می‌دهند عابر به سلامت عبور کند. اگر همه رانندگان چنین کنند، تمام عابران بدون هیچ حادثه و هزینه‌ای از خیابان‌ها عبور می‌کنند و به محل کار خود می‌رسند.

جامعه دیگری را فرض می‌کنیم (جامعه دوم) که همه شرایط بالا را دارد، اما برخی عابران کمی با عجله و بدون نشان دادن انگشت اشاره خود وارد خیابان می‌شوند، برخی از رانندگان نیز در مقابل عابران پیاده توقف نمی‌کنند. طبیعی است که در این حالت روزانه برخی تصادف‌ها و خسارت‌ها رخ می‌دهد. در این صورت دولت برای کاهش خسارت‌ها، اقدام به خط‌کشی خیابان‌ها می‌کند و اعلام می‌کند که عابران باید فقط از محل خطوط عابر پیاده عبور کنند و رانندگان نیز باید در محل

خط کشی، حق تقدم عبور را به عابر پیاده بدهند و پشت خط عابر پیاده توقف کنند. فرض کنیم با این کار تصادفات و خسارات به صفر می‌رسد، اما در مقابل، دولت (به نمایندگی از جامعه) مجبور شده است خیابان‌ها را خط کشی کند و این به معنی تحمیل هزینه اضافی بر دوش جامعه است.^{۱۰} اکنون جامعه سومی را فرض کنیم که در آن نه عابران از روی خطوط عبور می‌کنند و نه رانندگان پشت خطوط عابر پیاده توقف می‌کنند، در این صورت دولت مجبور می‌شود سر هر چهارراه و در محل هر خط عابر پیاده، چراغ راهنمایی نصب کند و این به معنی تحمیل هزینه بیشتر بر جامعه است. باز اگر - در جامعه چهارم - دولت متوجه شود عابران و رانندگان به چراغ راهنمایی نیز توجه نمی‌کنند و تصادف‌ها و خسارت‌ها بالا می‌رود، مجبور می‌شود کنار هر چراغ راهنمایی یک مأمور راهنمایی نیز بگمارد. این نیز به معنی تحمیل هزینه بالاتر بر دوش جامعه است. اگر - در جامعه‌ای دیگر - وجود مأمور راهنمایی نیز کفایت نکند و بی‌ضابطگی آمد و شد عابران و خودروها منجر به گره خوردگی ترافیک شود، دولت مجبور می‌شود اطراف چهارراه‌ها و سایر محل‌هایی را که تردد زیاد است، نرده بکشد و زیر گذر یا روگذر نصب کند. طبیعی است چنین اقدامی هزینه بسیار سنگینی بر دولت و نهایتاً بر شهروندان تحمیل می‌کند.

اکنون به سادگی می‌توان دریافت که برای تأمین یک نیاز واحد (این‌جا عبور از خیابان) در جامعه اول هزینه‌ای پرداخت نمی‌شد و در جامعه دوم هزینه اندکی پرداخت می‌شد و در جوامع بعدی هزینه‌ها بی‌دری افزایش می‌یافت. بنابراین در همه جوامع یاد شده مردم باید برای تولید کردن به محل کار خود بروند، اما در جامعه اول برای این کار (تردد به محل کار) هزینه اضافی پرداخت نمی‌شود، در حالی که در جوامع بعدی هزینه‌های اضافی تردد، بالاتر و بالاتر می‌رود.

پرسش این جاست که تفاوت رفتار عابران و رانندگان در پنج جامعه یاد شده ناشی از چیست؟ پاسخ آن است که در جامعه اول "پدیده" ای وجود دارد که مقدار آن در جوامع بعدی کم‌تر و کم‌تر است. آن پدیده را - هر چه هست - سرمایه اجتماعی می‌نامیم. بنابراین هر چه سرمایه اجتماعی در جامعه‌ای بیشتر باشد، تولید یا هزینه‌های جانبی کم‌تری انجام می‌شود و برعکس. در یک کلام، هر چه سرمایه اجتماعی در یک جامعه بالاتر باشد، با منابع و امکانات تولیدی ثابتی می‌توان تولید

بیشتری انجام داد، یا مقدار تولید مشخصی را می‌توان با هزینه کمتری تولید کرد.

اکنون به راحتی در می‌یابیم چرا برای یک مفهوم اجتماعی، واژه "سرمایه" را به کار می‌بریم. مگر نه آن که "سرمایه" چیزی است که وقتی وجود دارد، می‌توان با آن تولید را افزایش داد؟ و مگر نه آن که سرمایه اجتماعی همان کاری را می‌کند که سرمایه اقتصادی انجام می‌دهد (افزایش تولید)؟ اکنون وقت آن است که سرمایه اجتماعی را اندکی دقیق‌تر تعریف کنیم. در جامعه‌شناسی به هر گونه ارتباط اجتماعی که ما با هم برقرار می‌کنیم، "گره" یا پیوند اجتماعی^{۱۱} نامیده می‌شود. وقتی با یک نفر دوست می‌شویم، وقتی با همسایه‌مان ارتباط برقرار می‌کنیم یا وقتی ازدواج می‌کنیم، یک پیوند یا گره اجتماعی تشکیل می‌شود. در واقع ارتباط بین افراد را که منجر به همکاری و تعامل می‌شود، گره یا پیوند اجتماعی می‌نامیم. اما گره‌های اجتماعی چگونه تولید می‌شوند؟ گره‌ها یا شکل‌گیری یک "ذخیره اجتماعی" آغاز می‌شوند. برای مثال در نظر بگیرید که شما خرید کرده‌اید و با دستانتی پر، از کنار منزل من عبور می‌کنید. فرض کنیم شما ساکن کوچه بعدی هستید و ما تاکنون هیچ رابطه‌ای با هم نداشته‌ایم، یعنی شما برای من یک فرد غریبه محسوب می‌شوید. اگر کیف شما به طور اتفاقی روی زمین بیفتد و من کیف شما را بردارم و به شما بدهم، با این کار برای خودم نزد شما یک "ذخیره اجتماعی" ایجاد کرده‌ام. بار بعد وقتی شما از کوچه ما عبور می‌کنید، از دور به من سلام می‌کنید. این سلام، هم پاسخ و بازپرداخت آن ذخیره اجتماعی است که من برای خودم نزد شما ایجاد کرده‌ام و هم یک ذخیره اجتماعی برای شما نزد من ایجاد می‌کند. یعنی من متوجه می‌شوم که شما انسان حق‌شناسی هستید. این دادوستد ذخیره‌ها وقتی ادامه پیدا کند و در موارد دیگری نیز تکرار شود، کم‌کم به یک پیوند یا گره اجتماعی تبدیل می‌شود. یعنی رابطه من و شما نهادینه و با ثبات می‌شود، به گونه‌ای که گاهی برای گرفتن کمک به همدیگر نیز مراجعه می‌کنیم. با هر بار ارتباط و همکاری ما با هم، ذخیره اجتماعی بین ما بیشتر و بیشتر می‌شود، به گونه‌ای که ما به یکدیگر اعتماد پیدا می‌کنیم. از این‌جا سرمایه اجتماعی بین ما شکل گرفته است. ولی البته مقدار آن با تداوم ارتباط‌ها و موفقیت‌آمیز بودن آن‌ها (یعنی وقتی رفتار هر طرف، مطابق انتظار طرف مقابل باشد) بیشتر و بیشتر می‌شود.

به دیگر سخن، اگر ما در تعامل‌های اجتماعی با هم ارتباط‌هایی برقرار کنیم و پاسخ‌های موره انتظار دریافت کنیم و نسبت به هم خوش بین شویم، ذخیره اجتماعی شکل می‌گیرد و وقتی این ذخیره‌ها را با هم مبادله کنیم، سرمایه اجتماعی پدیدار می‌شود. مثلاً شما به من اعتماد پیدا می‌کنید و دفعه بعد خودروی خود را به من امانت می‌دهید و یا من وقتی می‌خواهم به مسافرت بروم، از شما می‌خواهم که از خانه من مراقبت کنید. این‌ها داد و ستد اعتمادی است که من نزد شما و شما نزد من دارید. بنابراین وقتی ذخیره‌های اجتماعی داد و ستد می‌شود، سرمایه اجتماعی شکل می‌گیرد. اما سرمایه اجتماعی دارای سه سطح است. سطح اول سطح خرد یا سطح رابطه فرد به فرد است. رابطه دو نفر دوست که با هم ارتباط صمیمانه و همکاری دارند و به هم اعتماد می‌کنند، از این نوع است. این را "سرمایه اجتماعی آوندی"^{۱۲} می‌نامند. اکنون اگر مجموعه‌ای از افراد با همدیگر ارتباط متقابل و متقاطع داشته باشند، به گونه‌ای که یک شبکه اجتماعی (مانند یک گروه، یک حزب، یک انجمن محلی و نظایر آن) شکل بگیرد و افراد عضو این شبکه به هم اعتماد داشته باشند، سطح دوم یا سطح میانی سرمایه اجتماعی شکل گرفته است که به آن "سرمایه اجتماعی هموندی"^{۱۳} می‌گوییم. باز اگر این گروه‌ها و شبکه‌های منفرد، در سطح کل جامعه با همدیگر ارتباط برقرار کنند، بتوانند با هم همکاری کنند و به یکدیگر اعتماد کنند، سرمایه اجتماعی در سطح کلان شکل می‌گیرد که به آن "سرمایه اجتماعی پیوندی"^{۱۴} می‌گوییم.

در جامعه‌شناسی برای اندازه‌گیری سرمایه اجتماعی عمدتاً از سه شاخص استفاده می‌کنند. البته مفهوم سرمایه اجتماعی بسیار گسترده‌تر از این سه شاخص است، اما جامعه‌شناسان به عنوان شاخص‌های عملیاتی، معمولاً از این سه شاخص استفاده می‌کنند. شاخص اول، اعتماد است که خود دو سطح دارد: اعتماد شخصی و اعتماد عام یا تعمیم یافته. اعتماد شخصی آن است که من به عضوی از خانواده‌ام و یا همکارم یا هر کس دیگری که او را می‌شناسم و قبلاً با یکدیگر پیوند یا گره اجتماعی برقرار کرده‌ایم، اعتماد کنم. اعتماد عام آن است که به کسانی که نمی‌شناسمشان، اعتماد کنم. مثلاً اگر به پلیسی که نمی‌شناسیم، اعتماد کنیم یا به رانندگان تاکسی، یا به هر عابری که با او مواجه می‌شویم یا به هر فروشنده‌ای که از قبل او را نمی‌شناسیم اعتماد کنیم، در این صورت

اعتماد عام وجود دارد. از نظر علم اقتصاد و جامعه‌شناسی آنچه مهم است، همین شاخص اعتماد عام است.

اما شاخص دوم، مشارکت اجتماعی است. مشارکت باید سه ویژگی داشته باشد، تا مشارکت اجتماعی محسوب شود: نخست این که عقلانی باشد، یعنی احساسی نباشد؛ دوم این که مستمر باشد و سوم این که سازمان یافته باشد. مشارکت‌های بی‌سازمان و بی‌دوام و احساسی، مشارکت اجتماعی محسوب نمی‌شوند. مثلاً این که مردم هجوم می‌برند و به آسیب‌دیدگان زلزله کمک می‌کنند، مشارکت نیست، گرچه همیاری است. چون هجوم برای کمک در زلزله، نه عقلانی است (بیشتر از روی احساس است) و نه سازمان یافته است و نه مستمر. سومین شاخص مهم، همیاری است. همیاری یعنی این که شما بی‌رشوت و منت به کسی که او را نمی‌شناسید و از او توقع جبران ندارید، کمک یا خدمتی کنید. مثلاً این که می‌ایستیم و به راننده ناشناسی که بنزین اتومبیلش تمام شده است، بنزین می‌دهیم، نوعی همیاری است. یا وقتی موتورسوار ناشناسی را که زمین خورده، به بیمارستان می‌رسانیم، همیاری کرده‌ایم.

معمولاً در جامعه‌شناسی از این سه شاخص برای اندازه‌گیری سرمایه اجتماعی استفاده می‌شود، اما در اقتصاد به شاخص‌های دیگری هم نگاه می‌شود. یعنی گرچه سه شاخص یاد شده برای اقتصاددانان هم معیارهای اصلی هستند، اما از نظر آنان این که رفتارهای افراد در چارچوب ترتیبات رسمی یا غیررسمی باشد نیز یک معیار برای سرمایه اجتماعی است (ترتیبات رسمی مثل قوانین و ترتیبات غیررسمی مثل ارزش‌های دینی یا اخلاقی)، زیرا ترتیبات رسمی یا غیررسمی رفتارهای ما را از سوی دیگران پیش‌بینی‌پذیر و کنترل‌پذیر می‌کند. در واقع پیش‌بینی‌پذیری رفتارها، خود به شکل‌گیری اعتماد کمک می‌کند. وقتی رفتارها در چارچوب قواعد رسمی یا غیررسمی و بنابراین پیش‌بینی‌پذیر باشند، در واقع در عمل یکی از شاخص‌های سه‌گانه مورد نظر جامعه‌شناسان اتفاق می‌افتد. در مثال پیشین (عبور شهروندان از خیابان در جوامع مختلف) وقتی افراد طبق قانون رفتار می‌کنند و به مقررات عبور از خیابان توجه می‌نمایند، نوعی همیاری و نوعی اعتماد غیرمستقیم بین آن‌ها وجود دارد؛ یا وقتی طبق قواعد اخلاقی حتی به کسی که نمی‌شناسیم - دروغ نمی‌گوییم، در واقع مانند این است که به او اعتماد داریم. فرقی نمی‌کند که ما براساس

اعتماد به کسی دروغ نگوییم یا به انگیزه عمل به دستورات اخلاقی. در هر دو حالت نتیجه این است که برای ما نوعی ذخیره اجتماعی نزد طرف مقابل ایجاد می‌شود که پایه شکل‌گیری سرمایه اجتماعی است.

سرمایه اجتماعی و هزینه مبادله

هزینه مبادله، به زبان ساده، هزینه‌ای است که نباید باشد اما هست. می‌دانیم که در تولید، در ارائه خدمات، در صادرات و به طور کلی در هر فعالیت اقتصادی، مجموعه‌ای از هزینه‌ها هستند که تا انجام نشوند، تولید یا صادرات یا ارائه خدمات امکان‌پذیر نیست. اینها همان هزینه‌های تولید هستند که در واقع بابت خرید و به کارگیری عوامل تولید (مواد اولیه، نیروی کار، ماشین آلات و...) می‌پردازیم. اکنون - با اندکی مسامحه - از این هزینه‌های تولید بگذریم، هر هزینه دیگری را می‌توان به عنوان هزینه مبادله تلقی کرد.

اگر مسأله را فراگیرتر از یک مسأله صرفاً اقتصادی بنگریم، باید گفت تمام رفتارهای متقابل ما در جامعه، نوعی مبادله است. ما هم مبادله‌های اقتصادی داریم، هم مبادله‌های اجتماعی و هم مبادله‌های عاطفی و نظایر آن‌ها. به هنگام دادوستد، دو کالای ارزشمند اقتصادی را با هم مبادله می‌کنیم. در هنگام ازدواج، دو بسته حقوق اجتماعی بین همسران مبادله می‌شود، در هنگام وام دادن به یکدیگر، دو بسته ذخیره اجتماعی را با هم مبادله می‌کنیم، در هنگام دید و بازدید با نزدیکان، دو بسته احساسات یا عواطف را دادوستد می‌کنیم و نظایر این‌ها. اکنون می‌توان هزینه‌های مبادله را هزینه‌های پیش‌بینی نشده‌ای دانست که به علت عدم پایبندی یکی از طرفین مبادله به تعهداتش، بر طرف دیگر مبادله تحمیل می‌شود. این تعهدات می‌توانند قانونی و رسمی باشند یا غیررسمی، می‌توانند مکتوب و الزام‌آور باشند یا شفاهی و صرفاً اخلاقی، می‌توانند اعلام شده و آشکار باشند یا اعلام نشده و ضمنی.

در واقع، اگر کسی تعهدی به ما داشته باشد (به هر کلام از شکل‌های یاد شده) و از تعهداتش عنول کند، برنامه‌ها، پیش‌بینی‌ها و انتظارات ما را به هم زده است و بنابراین ما مجبوریم تصمیماتی را که بر اساس این انتظارات و پیش‌بینی‌ها و برنامه‌ها گرفته‌ایم، تغییر دهیم و این تغییر بر ما هزینه‌ای تحمیل می‌کند. این هزینه‌ها را هزینه‌های مبادله می‌نامیم؛ یعنی هزینه‌هایی که هنگام تولید کالا یا خدمت یا چیزهای ارزشمند دیگر نمی‌پردازیم، بلکه هنگام مبادله کالاها و خدمات و سایر دارایی‌ها

و ارزش‌هایمان بر ما تحمیل می‌شود. مثلاً من با کارگری قرارداد می‌بندم که در هر روز هشت ساعت کار مفید و تعریف شده با استاندارد مشخصی را انجام دهد و به ازای آن حقوق معینی بگیرد. اگر کارگر طبق قرارداد عمل نکند، مثلاً کم کاری کند یا با کیفیت لازم کار نکند، من هزینه‌ای متحمل می‌شوم (مثل افزایش ضایعات تولید) که هزینه مبادله است. اکنون اگر من مجبور شوم برای کاهش این هزینه‌ها (ضایعات) یک سرپرست یا ناظر به کار بگذارم، حقوقی که به ناظر می‌دهم، هزینه مبادله‌ای است که به علت عدول کارگر از شرایط قرارداد بر من تحمیل شده است، چرا که گرفتن ناظر تولید در برنامه و پیش‌بینی هزینه‌های من نبوده است.

به عنوان مثال دیگر (برای هزینه مبادله‌ای که از سوی دولت تحمیل می‌شود) واردکننده‌ای را در نظر بگیرید که کالاهای وارداتی‌اش از کره جنوبی، ماه‌ها در گمرک ورودی کشور متوقف می‌شود و اجازه ورود نمی‌یابد (مثلاً به این علت که دولت ایران تصمیم گرفته است در پاسخ به رأی مثبت کره جنوبی به قطعنامه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی علیه ایران، کره جنوبی را تنبیه کند و یکباره دستور منع ورود کالاهای کره را صادر کرده است). تمامی هزینه‌های ناشی از توقف ورود کالاها که بر واردکننده تحمیل می‌شود، هزینه مبادله هستند. در واقع این هزینه‌ها به علت عدول دولت از مقرراتی که قبلاً وضع کرده است و عدم پایبندی به تعهداتش، بر واردکننده تحمیل می‌شود. یا تولیدکننده‌ای که به طور مکرر با تغییر سیاست‌ها و قوانین مربوطه - از سوی نهادهای عمومی و دستگاه‌های دولتی مرتبط با فعالیتش - روبرو می‌شود و برای انطباق با آن‌ها مجبور است، متحمل هزینه شود، در واقع متحمل هزینه مبادله شده است. سهام‌داری که به علت تغییرات سریع در مواضع یا برنامه‌های دولت با سقوط عمومی قیمت‌ها در بورس روبرو می‌شود نیز متحمل هزینه مبادله شده است. حتی به طور ساده، وقتی یک تولیدکننده - که در برابر فروش کالایش از خریدار چک دریافت کرده است و چکش وصول نشده - مجبور است برای وصول چک خود ماه‌ها دوندگی و هزینه کند، متحمل هزینه مبادله شده است. به عبارت دیگر، هزینه مبادله هزینه‌ای است که شهروندان، به علت ناتوانی دولت در حفاظت از حقوق مالکیت‌شان، متحمل می‌شوند تا حقوق خود را استیفا کنند و البته در بسیاری

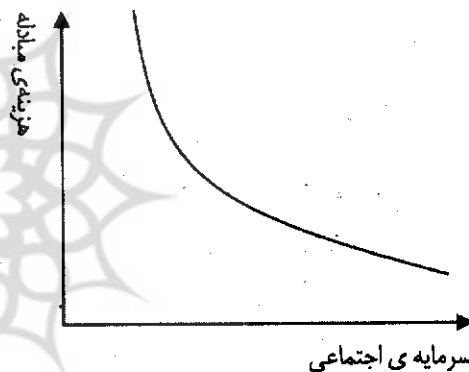
و تولید ناتوان می‌سازد. عامل تعیین کننده در این حوزه، سرمایه اجتماعی است. هر چه سرمایه اجتماعی در جامعه بالاتر باشد، رفتار مردم میان خودشان، قابل اعتمادتر و پیش‌بینی‌پذیرتر خواهد بود و بنابراین نگرانی آن‌ها از هزینه‌های احتمالی پیش‌بینی نشده (هزینه مبادله) کم‌تر می‌شود. در این صورت آن‌ها می‌توانند به راحتی و آسودگی برای دوره‌های آینده برنامه‌ریزی کنند.

متأسفانه شواهد موجود حاکی از آن است که روند عمومی سرمایه اجتماعی عام در طول سال‌های پس از جنگ تحمیلی نزولی بوده است. البته ممکن است سرمایه اجتماعی خاص (یعنی سرمایه اجتماعی میان افراد آشنا یا بویژه در میان قومیت‌ها و اقلیت‌ها) به عللی - همچون پدیدار شدن واگرایی سیاسی و اجتماعی نسبت به نظام سیاسی کشور و بنابراین افزایش همبستگی‌های قومی و نژادی - رو به افزایش بوده باشد (که برخی شواهد آن را تأیید می‌کنند)، اما آن چه به عنوان یک متغیر مهم و تأثیرگذار بر عملکرد اقتصادی مورد توجه است سرمایه اجتماعی عام است.

درباره شاخص‌های مربوط به سرمایه اجتماعی عام در ایران، در سال‌های اخیر مطالعاتی انجام شده است. یکی از بهترین منابع برای بررسی این موضوع، مطالعه پیمایشی "سنجش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان" است که در سال‌های اخیر^{۱۶} انجام گرفته است (البته نمونه آن یک بار نیز در سال‌های پیش از انقلاب انجام شده است). شاخص‌های مرتبط با سرمایه اجتماعی مستخرج از این مطالعه، نه تنها بیانگر پایین بودن سرمایه اجتماعی است، بلکه بیانگر کاهش آن در فاصله بین دو مطالعه است. همچنین آشکارا می‌توان دید در استان‌هایی که اکثریت جمعیت آن‌ها را اقلیت‌های نژادی، قومی و مذهبی تشکیل می‌دهند، سطح سرمایه اجتماعی بالاتر است. بر اساس همین اطلاعات در سال ۱۳۸۵ مطالعه‌ای مقایسه‌ای بر روی رابطه سرمایه اجتماعی با رشد اقتصادی در استان‌های ایران انجام گرفته و نشان داده شده است در استان‌هایی که سرمایه اجتماعی عام در آن‌ها پایین‌تر بوده، رشد اقتصادی آن‌ها نیز به طور نسبی کم‌تر بوده است.^{۱۷} همچنین در مطالعه دیگری برآوردهای مربوط به سرمایه اجتماعی در ایران از طریق یک مدل ریاضی برای سال‌های پس از جنگ تحمیلی به دست آمده که حاکی است سرمایه اجتماعی در ایران پس از یک دوره رشد کاهنده، اکنون وارد دامنه نزولی خود شده است.^{۱۸}

از موارد این خود دولت است که هزینه مبادله را بر شهروندان تحمیل می‌کند.^{۱۹} اکنون می‌توان رابطه هزینه مبادله را با سرمایه اجتماعی بررسی کرد. گفته شد که سرمایه اجتماعی با افزایش اعتماد عام، مشارکت سازمان یافته و عقلانی در فعالیت‌های اجتماعی، گسترش همیاری و احترام عمومی به ترتیبات قانونی و قواعد رسمی و غیررسمی ناظر بر رفتارهای اجتماعی، افزایش می‌یابد. طبیعی است که هر چه ویژگی‌های یاد شده در جامعه‌ای به طور گسترده‌تر وجود داشته باشد، رفتار طرفین هر مبادله، پیش‌بینی‌پذیرتر است. یعنی رفتارهای واقعی یک طرف مبادله با انتظاراتی که طرف دیگر از او دارد، سازگارتر است. از اینرو، برنامه‌ریزی‌های افراد، بیشتر به واقع نزدیک می‌شود. به دیگر سخن، خطای پیش‌بینی‌ها کاهش می‌یابد و بنابراین در برنامه‌های ما هزینه‌های پیش‌بینی نشده - ناشی از رفتارهای خلاف قانون یا خلاف قاعده و انتظار طرف‌های مقابل ما - به حداقل می‌رسند. این به معنی کاهش هزینه مبادله است. در واقع می‌توان رابطه سرمایه اجتماعی را با هزینه مبادله به صورت شکل زیر بیان کرد. اگر بپذیریم کاهش سرمایه اجتماعی به منزله افزایش هزینه مبادله است، باید دید کاهش سرمایه اجتماعی، به طور غیرمستقیم - یعنی از طریق افزایش هزینه مبادله - چه اثری بر عملکرد اقتصادی جامعه دارد.

شکل: رابطه هزینه‌ی مبادله با سرمایه‌ی اجتماعی



سرمایه اجتماعی و عملکرد اقتصادی

علم اقتصاد، اصولاً نظریه‌های خود را برای اقتصادهایی ارائه می‌دهد که در شرایط طبیعی به سر می‌برند، یعنی فرض می‌کند در سایر حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و محیطی مرتبط با اقتصاد، اوضاع عمومی، عادی و طبیعی است؛ بویژه فرض می‌کند دولت - به عنوان یکی از حوزه‌های کاملاً مرتبط با اقتصاد - وظایف اصلی و مرسوم خودش را به خوبی انجام می‌دهد.^{۲۰} با چنین پیش‌فرضی، علم اقتصاد چنین می‌انگارد که در اقتصاد مورد نظر هزینه‌های مبادله ناچیز است و تئوری‌های خود را بر این اساس ارائه می‌دهد. اکنون اگر در عمل، هزینه‌های مبادله ناچیز نباشد، نباید انتظار داشت که تئوری‌های اقتصادی و سیاست‌های برآمده از آن‌ها نتیجه بخش باشند.

شواهد موجود حاکی از آن است که هزینه‌های مبادله در اقتصاد ایران بسیار بالاست و روند آن‌ها نیز در دو دهه اخیر رو به افزایش بوده است. در مطالعه‌ای که سال گذشته انجام شده است، برآوردهای مربوط به هزینه مبادله نشان می‌دهند هزینه‌های مبادله در اقتصاد ایران در سال‌های پس از جنگ یک روند افزایشی داشته‌اند.^{۲۱} طبیعی است که بخشی از این هزینه‌های مبادله ناشی از ناکارایی‌های نهادی دولتی در اجرای درست و قاطع قوانین و نیز فساد موجود در بوروکراسی دولتی است. همچنین بخشی از آن‌ها ناشی از بی‌ثباتی‌های سیاسی است که آینده را برای فعالان اقتصادی پیش‌بینی‌ناپذیر می‌سازد و بنابراین برنامه‌ریزی توسط آن‌ها ناممکن می‌شود. همچنین بخشی از آن ناشی از بی‌ثباتی و تغییر بی‌درپی سیاست‌های اقتصادی است.

اما باید توجه داشت که بخش بزرگی از ارتباطات در جامعه مربوط به مبادله‌های اقتصادی مردم با یکدیگر است. اگر در این حوزه (در حوزه روابط و مبادله‌های مردم با یکدیگر) بی‌ضابطگی و پیش‌بینی‌ناپذیری حاکم باشد، نگرانی از هزینه‌های احتمالی، افراد را از اخذ تصمیمات قاطع برای سرمایه‌گذاری

جمع بندی

اقتصاد ایران دوره بلندی از تجارب پرهزینه سیاست‌گذاری را پشت سر گذارده است. تکرار آن تجربه‌ها نشان از فقدان فرآیند اثبات تجربه در نظام مدیریت ایران دارد. درباره ملت یا نظامی که از تجربه‌های تاریخی درس نمی‌گیرد، تنها می‌توان دو داوری داشت: یا فاقد عقلانیت لازم است و یا از یک منبع درآمد رایگان و فراوان (چیزی مثل درآمد نفت) برخوردار است و می‌تواند هزینه ناکارایی‌های سیاستی و تکرار تجربه‌هایش را از آن منبع تأمین کند. اما نباید فراموش کرد که اگر فعالان یک نظام اقتصادی و سیاسی نتوانند در یک فرآیند تاریخی و تجربی، آگاهی لازم برای تصمیم‌سازی عقلانی را کسب کنند، ممکن است در نقاط عطف تاریخی مرتکب خطاهایی شوند که تاوان آن را باید نسل‌های آینده بپردازند. از این گذشته، وقتی برخی عادات و آسیب‌های رفتاری و فکری در جامعه‌ای نهادینه می‌شوند، اصلاح آن‌ها نیاز به گذر نسل‌ها خواهد داشت. برخی شواهد حاکی از آنند که برخی عادات رفتاری غیرعقلانی در نظام سیاسی ایران ریشه دوانده است. زیرا سیاست‌گذاران ایرانی از پشتوانه درآمد نفت برخوردار بوده‌اند و دغدغه پاسخگویی به مالیات‌دهندگان را نداشته‌اند. این عادات رفتاری از یک سو موجب زمین‌گیر شدن نظام اقتصادی ایران شده و از سوی دیگر جامعه را به سمت نوعی بی‌هنجاری سوق داده است. شواهد این دو را می‌توان در روند کاهنده سرمایه اجتماعی و روند رو به رشد هزینه مبادله در ایران ملاحظه کرد. دشواری کار آن جاست که اگر جامعه به برخی عادات رفتاری خو گرفت، دیگر نمی‌تواند در کوتاه مدت و با هزینه‌های ناچیز آن رفتارها را اصلاح کرد. بنابراین در نقاط عطف تاریخی، که لازم است جامعه و دولت هم راستا عمل کنند. مدیریت چنین جامعه‌ای ناممکن خواهد بود. به نظر می‌رسد دغدغه‌های فراملی سیاست‌گذاران ایرانی، همواره آنان را از اندیشه درباره نابسامانی‌های ملی باز داشته است و متأسفانه وجود درآمدهای سرشار نفتی نیز آنان را در این راه یاری داده است. کاری که باید برای توقف این فرآیند انجام داد، همانا منضبط ساختن مالی دولت و کوتاه کردن دست او از کیسه نفت است. نفت از آن همه نسل‌هاست و باید بر اساس مصالح همه نسل‌ها مصرف شود. هر اندیشه و اقدامی را که بتواند به کاهش تدریجی وابستگی دولت به درآمدهای نفتی بینجامد، باید نوعی اقدام در جهت اصلاحات اجتماعی تلقی کرد.

* عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان.

پا نوشت‌ها:

۱. این مقاله بازنویسی سخنرانی‌ای است که با عنوان "سرمایه اجتماعی و عملکرد اقتصادی" در تاریخ ۸۵/۸/۲۵ در کارگاه آموزشی "سرمایه اجتماعی در ایران" ایراد شده است.
۲. باید توجه داشت که این سهم فقط بر اساس بودجه عمومی به دست آمده است. اگر بودجه کل (شامل بودجه عمومی به علاوه بودجه شرکت‌های دولتی، بانک‌ها و بیمه‌ها) را در نظر بگیریم، سهم دولت چند برابر می‌شود.
۳. باید توجه داشت که برای اندازه دولت شاخص‌های متعددی معرفی شده است که نسبت بودجه دولت به کل تولید ناخالص داخلی تنها یکی از آن‌هاست. همچنین این شاخص الزاماً نمی‌تواند برآورد کاملاً دقیقی از آن بخش از اقتصاد که در دست دولت است، ارائه دهد. با این حال به عنوان یک معیار عمومی، اطلاعات مفیدی به دست می‌دهد.
۴. در این دوره نرخ رسمی برابری هر دلار از ۶۵/۵۵ ریال به ۱۲۴۸/۷۵ ریال افزایش یافت.
۵. دولت در این نوشتار عمدتاً به مفهوم حکومت (state) که شامل همه قوای حاکمه یک نظام سیاسی است، می‌باشد.
۶. هزینه مبادله (Transaction Cost) را در ادبیات فارسی اقتصاد، گاهی "هزینه‌های معاملاتی" نیز ترجمه کرده‌اند. اما با توجه به این که این هزینه‌ها در فعالیت‌های غیر اقتصادی نیز وجود دارند، واژه "هزینه مبادله" مناسب‌تر است، چرا که بر مبادله‌های غیر اقتصادی (مثل مبادله حقوق افراد در هنگام ازدواج) نیز دلالت دارد.
۷. برای اطلاع مفصل از مطالعه: پاتنام بنگرید به: Putnam, Robert D.: 'Making Democracy Work-Civic Traditions in Modern Italy', Princeton University Press, ۱۹۹۳.
۸. برای آن که هزینه خط‌کشی را ناچیز ندانیم، خوب است یادآوری کنیم اکنون هزینه خط‌کشی شهری مثل اصفهان، سالانه بیش از ۵۰۰ میلیون تومان است.

۹. Social Tie

۱۰. Bonding Social Capital

۱۱. Bridging Social Capital

۱۲. Linking Social Capital

۱۳. برای بحث تفصیلی درباره هزینه مبادله نقش آن در عملکرد اقتصادی بنگرید به: رنالی، محسن: "بازار یا نابازار"، انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

۱۴. از نظر علم اقتصاد، وظایف مرسوم و سنتی دولت‌ها که در واقع وظایف اصلی آن‌ها محسوب می‌شود، عبارتند از: (۱) تأمین امنیت (امنیت مرزها در برابر تعرض‌های خارجی و امنیت شهروندان در برابر تعرض سایر شهروندان)؛ (۲) تعریف استانداردها (استانداردهای اوزان و مقیاس‌ها، استانداردهای کالایی و کیفیتی، استانداردهای بهداشتی و ...؛ (۳) انتشار پول (شامل نشر پول و حفظ ارزش آن. پول در واقع استاندارد استانداردهاست. تغییر ارزش آن به منزله تغییر همه استانداردهاست)؛ (۴) حفاظت از حقوق مالکیت (شامل تعریف حقوق مالکیت و صدور اسناد مالکیتی رسمی، متخالف‌شکل، به راحتی قابل حمل و به صورت ساده و ارزان قابل واگذاری. برای آن مالکیت‌ها و تضمین حقوق از طریق استقرار یک دستگاه دادگستری با ویژگی‌های

سریع، ارزان، قاطع، بی‌طرف و همه‌جا در دسترس).

۱۵. این مطالعه توسط هومن علوی و با راهنمایی نویسنده (رنالی)، در دانشگاه اصفهان انجام شده است. مشخصات این مطالعه چنین است: علوی، هومن: "برآورد روند تحولات هزینه مبادله در ایران" پایان نامه کارشناسی ارشد اقتصاد، دانشگاه اصفهان، شهریور ۱۳۸۴.

۱۶. نتایج مطالعه اول (که با عنوان موج اول مطالعه منتشر شده) در سال ۱۳۸۰ و نتایج موج دوم مطالعه در سال ۱۳۸۲ با همین عنوان و در ۳۰ جلد، توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است.

۱۷. نتایج این مطالعه در این مقاله آمده است: رنالی، محسن، مؤیدفر، رزیتا: "سرمایه اجتماعی و عملکرد اقتصادی: بررسی مقایسه‌ای استان‌های ایران"، تصویب شده جهت ارائه در همایش "سرمایه اجتماعی و توسعه در ایران"، اسفند ۱۳۸۵.

۱۸. این مطالعه نیز به عنوان پایان نامه دکتری اقتصاد و به راهنمایی نگارنده (رنالی) انجام شده است. مشخصات این مطالعه چنین است: مؤیدفر، رزیتا: "بررسی روند تحولات سرمایه اجتماعی و پیامدهای اقتصادی آن در ایران"، پایان نامه دکتری اقتصاد، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۵.